

تحولات نظریه حقوق طبیعی مدرن

سید محمد قاری سید فاطمی*

علی مشهدی*

چکیده

موضوع حقوق طبیعی در عرصه فلسفه حقوق جایگاه و تأثیر بسیار مهمی دارد. در این مقاله به بررسی و تحلیل نظریه حقوق طبیعی با محوریت رویکردهای جدید و مدرن پرداخته شده است. ایده «حقوق طبیعی مدرن» معمولاً در برابر «حقوق طبیعی سنتی» مطرح و با مسائل، نخله‌ها، دغدغه‌ها و برداشت‌های ویژه خود توسعه یافته است. بر این اساس بررسی زمینه‌های رشد و طرح این تفکیک و واکاوی تمایزات حقوق طبیعی در دوران معاصر با حقوق طبیعی کلاسیک و همچنین معرفی نظریه‌پردازان آن همت اصلی این نوشتار است. فرض اصلی این مقاله بر این مبنا استوار است که آن‌چه که امروزه تحت عنوان «اجرای اخلاقی حقوق» یا «اجرای حقوقی اخلاق» مطرح شده، مفهومی است که سخت وابسته به نوع برداشتی است که از گزاره‌های اخلاقی در فلسفه حقوقی غرب و حقوق طبیعی مدرن ارائه می‌گردد و بسط و توسعه رویکردهای مدرن حقوق طبیعی تنها می‌تواند حاصل تحول مفهومی دغدغه‌ها و برداشت‌ها از ماهیت حقوق و رابطه اخلاق و حقوق در برابر «حقوق موضوعه‌ای» باشد که می‌خواست جای‌گزین حقوق بشر گردد.

واژگان کلیدی: حقوق طبیعی سنتی، حقوق طبیعی مدرن، طبیعت انسانی، حقوق عقلانی، حقوق طبیعی بشر.

* دانشیار گروه حقوق عمومی دانشگاه شهید بهشتی، رایانامه: m-fatemi@sbu.ac.ir

* دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه شهید بهشتی، رایانامه: mashadiali@yahoo.com

مقدمه

حقوق طبیعی مفهومی است که قدمتی به اندازه تاریخ دارد و مقصود نخستین از آن، وجود قانونی برتر و همیشگی است که با طبیعت و عقل بشری منطبق و مناسب است. این حقوق به رغم مفهوم اولیه و روشن آن همواره در طول تاریخ اندیشه‌های فلسفی و حقوقی دست‌خوش تعاریف و برداشت‌های گوناگونی شده است. افلاطون (۴۲۷ - ۳۴۷ ق.م) از نخستین فلاسفه‌ای بود که به امور ثابت و جاویدان در جهان پرداخت و زمینه‌های اولیه طرح حقوق طبیعی ذاتی را پی - ریزی نمود. در حقوق رم^۱ منظور از حقوق طبیعی عبارت بود از حقوق مشترک بین افراد انسان و حیوان. در دوره اسکولاستیک^۲ حقوق مشترک بین افراد انسانی بر اساس مذهب بنا شده و در عین حال می‌توانست به دست قانون - گذاران بشری تکمیل گردد. بعداً در قرون نوزدهم نیز این حقوق با الگوها و برداشت‌های جدیدی چون اجرای اخلاقی حقوق و نظریه حداقل محتوای حقوق طبیعی هارت مطرح گردید. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲: ۲۳۶) بنابراین این سؤال اساسی مطرح است که حقوق طبیعی مدرن بر اساس چه ویژگی‌ها و مؤلفه‌هایی از حقوق طبیعی کلاسیک متمایز می‌گردد و منظور از «حقوق طبیعی مدرن»^۳ چیست؟ آیا این امر به پارگی و دو دستگی مفهوم حقوق طبیعی منجر نشده است؟ منظور از مفاهیم اخلاقی، که در حقوق طبیعی مدرن تحت عنوان اجرای اخلاقی حقوق مطرح می‌شود، چیست؟ بر این اساس، در این مقاله به بررسی مفاهیم و تمایز حقوق طبیعی سنتی از مدرن و همچنین معرفی نظریه‌پردازان جدید حقوق طبیعی خواهیم پرداخت.

1 *droit romain*

2 *scolastique*

3 *droit naturel moderne*

۱- حقوق طبیعی سنتی

ریشه‌های «حقوق طبیعی سنتی»^۱ را می‌توان در یونان باستان و به ویژه در آثار فیلسوفان این دوران و رواقیون یافت. در نظریات حقوق طبیعی سنتی، دغدغه اصلی، وجود قانونی برتر و لزوم انطباق هنجارهای حقوقی با این قواعد برتر بود. (قاری سید فاطمی، ۱۳۸۲: ۸۰) حقوق طبیعی در این دوران مبین حقوقی است با ویژگی‌های جهان‌شمول، تغییرناپذیر، جاوید، ذاتی و فطری که در همه زمان‌ها و مکان‌ها و بر روابط کلیه انسان‌ها حاکم بوده و با «طبیعت انسانی»^۲ مطابق است.

طرح و بسط این مفهوم بعد از ارسطو مدیون نقش رواقیون^۳ به عنوان مکتبی اخلاقی و فلسفی است. حقوق‌دانان رومی نیز که تحت تأثیر مکتب رواقی‌گری قرار گرفته بودند سلسله مراتبی از هنجارهای حقوقی را ارائه نموده و مفهوم «**قانون طبیعی**»^۴ را به عنوان حقوقی که از طبیعت انسانی ناشی می‌شد و میان انسان‌ها مشترک بود، ارائه نمودند (Javid, 2007:44). در این دوران نباید نقش برجسته ارسطو را در ارائه مثل افلاطونی از یاد برد که زمینه - ای را برای طرح اموری که وی آنها را «امور ثابت و جاویدان» می‌نامید، به وجود آورد.

سیسرون^۵ نماینده برجسته این دوران که به شدت تحت تأثیر رواقیون قرار داشت نخستین گام‌های منسجم را در این خصوص برداشت (پیشین). پس از

1 *droit naturel classique*

2 *natur humain*

3 *Stoïcisme*

4 *Jus naturelle.*

5 *Cicéron*

وی باید به نقش سنت آگوستین^۱ (۳۴۵-۴۳۰ ق.م) نیز در زمینه معرفی، باروری و توسعه حقوق طبیعی سنتی بر مبنای آموزه‌های مسیحیت اشاره نمود. تقریباً پس از سنت آگوستین و قریب ده قرن (تا سنت توماس داکن) برداشته‌ها از حقوق طبیعی تحت تأثیر آموزه‌های مسیحیت قرار داشت.

آکویناس (یا سنت توماس داکن)^۲ متکلم و فیلسوف شهیر مسیحی نیز نظریه حقوق طبیعی خود را در فضایی کلامی و الهیاتی مطرح نمود. (قاری سید فاطمی، ۱۳۸۲: ۸۵). در واقع، آکویناس با مرزبندی قوانین به قوانین جاوید، الهی، طبیعی و بشری آغازگر ارائه رویکردهای جدید به حقوق طبیعی است.

۲- حقوق طبیعی مدرن

۲-۱ تحول در رویکرد به حقوق طبیعی

حقوق طبیعی مدرن انگاره‌ای است که پیوند عمیقی با مفهوم «حقوق طبیعی بشری»^۳ به عنوان منبع مدرنیته دارد (Sériaux, 1993:67). این مفهوم مهم‌ترین منبع الهام‌بخش حقوق بشر معاصر نیز هست. در واقع، بعد از رنسانس و آغاز عصری جدید و متمایز در حیات معرفتی اروپا رویکردها به حقوق طبیعی آن‌گونه که در گذشته به آن می‌نگریستند؛ مانند سایر حوزه‌های فلسفه حقوق و علم، در مسیر متفاوت و جدیدی قرار گرفت. از این رو اگر قبل از رنسانس، قرائت‌ها از حقوق طبیعی، الهی و مبتنی بر آموزه‌های برآمده از دین مسیح بود، بعد از رنسانس، غیر دینی کردن حقوق طبیعی و ارائه تبیینی مستقل از حقوق طبیعی رواج یافته و نخستین زمینه‌های پیدایش رویکرد مدرن به حقوق طبیعی را فراهم نمود. از این رو برخی با ارائه مبنایی تاریخی، آغاز حقوق

1 Saint Augustin

2 Saint Thomas d'Aquin/Aquinas.

3 droit naturels de l'homme

طبیعی مدرن را به رنسانس پیوند می‌دهند. بر این اساس، گروسیوس با «عرفی‌سازی حقوق طبیعی»، و با این بیان که «حتی اگر خدا نباشد حقوق طبیعی هست»^۱ و جان لاک با «برداشتی لیبرالی از حقوق طبیعی» (قاری سید فاطمی، پیشین: ۵۸) و کسانی مانند هابز^۲، رسو^۳، ویتوریا، مولینا، سوازر، گیرک، پوفندرف^۴، بولامارکی، ولف، واتل، منتسکیو^۵، لایب نیتس، میشل ویلی و هگل سعی نمودند قرائتی جدید از حقوق طبیعی ارائه نمایند.

۲-۲ مفهوم حقوق طبیعی مدرن

حقوق طبیعی در مبنای مدرن چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ آیا اصل بنیادین در فلسفه حقوق طبیعی مدرن واژه «مدرن» است؟ آیا تقسیم حقوق طبیعی به مدرن حاصل تحول تاریخی است یا برآیند تحول محتوایی این نظریه است؟ بی‌تردید نمی‌توان تاریخ دقیقی برای تحول حقوق طبیعی به مدرن یافت. اما آن‌چه که حقوق طبیعی را از رویکردهای سنتی متمایز می‌کند، تحول تاریخی محتوای این نظریه و ارائه قرائت‌های مستقل و غیر دینی (مرحله اول) و ارائه تفسیری نوین از ماهیت حقوق و ارتباط آن با اخلاق و توجه به شکل اجرای قواعد (مرحله دوم) است. بشتر نویسندگان، هر چند آغاز حقوق طبیعی مدرن را به فلاسفه رنسانس و اخلاف آن نسبت می‌دهند. اما نظریه حقوق طبیعی مدرن نیز خود بر اساس محتوای نظریات ارائه شده به دو دسته «مفاهیم قدیمی حقوق طبیعی مدرن»^۶ و «برداشت‌های جدید از حقوق طبیعی مدرن»^۷

1 *droit naturel existe quand bien même Dieu n'existerait pas*

2 *Hobbes*

3 *Rousseau*

4 *Pufendorf*

5 *Montesquieu*

6 *conception antérieure du droit naturel moderne*

7 *nouvell conception du droit naturel moderne*

تقسیم می‌شود. و منظور برخی از فلاسفه از حقوق طبیعی مدرن نفی برداشت - های نوع اول و تأکید بر برداشتهای جدید از حقوق طبیعی است. (Florence, 2002:1-5) و شاید به همین دلیل است که گیوم ایده حقوق طبیعی مدرن را قدیمی توصیف نموده و می‌گوید: تمایز سنتی از مدرن در حقیقت با اسپینوزا و هابز آغاز شد و با مفاهیم نوینی چون «آزادی» و «عقل» در آمیخت و در نهایت در قرن بیستم و به ویژه بعد از جنگ جهانی دوم با قرائت‌های و دغدغه‌های نوینی رو به رو گشت. از این رو می‌توان گفت که حقوق طبیعی مدرن مجموعه‌ای از قرائت‌های مکمل، پویا و متفاوت از انگاره‌های سنتی حقوق طبیعی بوده که مهم‌ترین دغدغه آن ارائه تفسیری مستقل و متفاوت از ماهیت حقوق و ارتباط آن با اخلاق ذاتی است.

۳- تمایز حقوق طبیعی سنتی از مدرن

نظریه‌های حقوق طبیعی مدرن دارای ویژگی‌هایی است که از رویکردهای سنتی تفکیک می‌شوند. در ذیل، به سه مورد از مهم‌ترین تمایزها و در جدول پیوست به طور مختصر به سایر تمایزها اشاره گردیده است.

۳-۱ تمایز در دغدغه‌ها

همان‌گونه که اشاره شد، در حقوق طبیعی سنتی، مسئله اساسی وجود قانون برتر و لزوم انطباق هنجارها و قواعد حقوقی با قواعد برتر است. (قاری سید فاطمی، پیشین: ۸۰) در حالی که در الگوی مدرن، دیگر بر وجود قانون برتر تأکید نمی‌شود. به همین سبب در رویکردهای سنتی همه مباحث حول قانونی جاودان، ثابت و عالی است. در این خصوص سخن مشهور سبسون مبین دغدغه اصلی حقوق طبیعی در آن دوران است:

«قانونی حقیقی مبتنی بر عقل سلیم و منطبق با طبیعت وجود دارد که همه جا و همه کس را تأثیر بخشیده و ثابت و جاویدان است. در مورد اعمالی که باید انجام دهیم ما را به فرمان می‌خواند، از بدی‌ها دور و منع می‌کند. اگر نیکان را امر یا نهی نکند نمی‌تواند بدان را با فرامین و ممانعت‌های خود تغییر دهد. این قانون به نهادی الهی تعلق دارد که کسی مأذون به سرپیچی از آن نیست...» (پارساپور، ۱۳۸۱: ۱۴۲)

در واقع دغدغه‌ها و مسائل حقوق طبیعی سنتی، در دوران جدید مفروض است و آن چه که اهمیت دارد تعیین حق‌هایی است که موضوع بحث این حقوق قرار می‌گیرد و نسبت آن با گزاره‌های اخلاقی جاویدان است.

۳-۲ مطلق و نسبی

معمولاً حقوق طبیعی سنتی به عنوان حقوقی با ویژگی‌های همگانی، ضروری جاودان، واحد و تغییرناپذیر معرفی می‌گردد. در حالی که در برداشت‌های مدرن از حقوق طبیعی در برخی نظریات، این حقوق تحت عنوان حقوقی با محتوای متغیر یاد می‌شود که از جمله آنها نظریه حقوق طبیعی استامپلر است. در نظریه استامپلر حقوق طبیعی امری جاودانه نیست و تابع اقتضائات محیط است و ممکن است قاعدهٔ عادلانه دیروز فردا ستمی محض باشد ولی آن چه همیشه ثابت می‌ماند مفهوم عدل و ظلم و شوق رسیدن به عدالت است که در هر جامعه حقوق طبیعی مخصوص به خود را ایجاب می‌نماید. (کاتوزیان ۱۳۷۷: ۹۸). استامپلر معتقد است در هر جامعه دو گروه از قواعد حقوق حکومت می‌نماید. که نخستین آن شامل قواعدی است که ناظر به احترام به شخصیت انسانی بوده و ثابت و لایتغیر است و دیگری آن دسته از قواعد لازم برای تأمین تعاون است که بی‌گمان راه رسیدن به این هدف بر حسب زمان و مکان و چگونگی

ضرورت‌های اجتماعی متغیر است، ولی آن چه که خارج از این رنگ‌ها ثابت است لزوم انطباق قواعد با اهداف عالی است. (قربان‌نیا، ۱۳۸۳: ۵۱)

در ارزیابی این معیار باید گفت که ارائه محتوای متغیر از حقوق طبیعی با مفهوم حقوق طبیعی منافات ذاتی دارد. بر اساس این معیار، ویژگی‌های ذاتی و تغییرناپذیر بودن حقوق طبیعی از بین رفته و حقوق طبیعی جدیدی مطرح می‌گردد و به گونه‌ای بنیادین موضوعات و مسائل آن، با حقوق طبیعی به معنای واقعی کلمه و تبعیت این قسم از حقوق و دست کم بخشی از آن از اراده جوامع انسانی احکام متفاوت است و ما را در دام پوزیتیویسم حقوقی به عنوان الگویی رقیب قرار می‌دهد. البته استاملر این دسته از حقوق را به جای حقوق طبیعی، «حقوق عادلانه» نامیده است. البته در تعدیل این رویکرد به حقوق طبیعی مدرن، می‌توان عناصری از تحول و تغییر را در درون نظریه مدرن حقوق طبیعی یافت؛ عناصری که بیشتر ناظر به ماهیت حقوق مطروحه در آن است. گروهی در این راستا حقوق طبیعی را «حقوق یک عنصری» نامیده‌اند که خود از دو قسمت تشکیل شده است: قسمت ثابت و تغییرناپذیر در همه زمان‌ها و مکان‌ها و قسمت متغیر که در زمان‌های مختلف و در کشورها متغیر است. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲: ۲۳۶)

۳-۳ آسمانی و زمینی

رویکردها در حقوق طبیعی مدرن به مانند سایر حوزه‌های علوم انسانی که تحت تأثیر عصر روشن‌گری قرار داشتند از جنبه‌های الهی و آسمانی این حقوق دور شده و به سوی ارائه مفهومی مبتنی بر «عقل بشری»^۱ گام برداشته شد. به

همین دلیل از حقوق مدرن به عنوان «**حقوقی عقلانی**»^۱ یاد گردید (Lenble, 1977:29). در این برداشت توجه به جنبه‌های ماورایی و الهی حقوق طبیعی به مرور زمان کاهش یافت. سایر تفاوت‌ها در برداشت‌های حقوق طبیعی مدرن با حقوق طبیعی سنتی در ذیل نشان داده شده است.

جدول مقایسه حقوق طبیعی مدرن و کلاسیک

حقوق طبیعی مدرن	حقوق طبیعی کلاسیک
مفهومی جزئی و اتمی	مفهومی کلامی
فرضی سیاسی، اخلاقی، حقوقی	فرض تئوریک
هنجار	اخلاق
عقل، زمین	خدا، آسمان
شکل و محتوای قاعده	محتوای قاعده
انسان به عنوان عضوی از جامعه	انسان مستقل از جامعه
هدف	موضوع
انسان	شهروند

۴- نظریه پردازان معاصر حقوق طبیعی مدرن

حقوق طبیعی مدرن نیز خود مفهومی قدیمی است (Guilhem, 2006:26). این رویکرد به حقوق طبیعی در نظریات جدید نیز به نوبه خود با برداشت‌های ویژه خود مطرح گردیده است که کاملاً از برداشت‌های قرون ۱۷ و ۱۸ متمایز می‌گردد. برداشت‌های جدید و فلاسفه‌ای که نظریاتی را در این باره ارائه

1 droit rationel

نموده‌اند متنوع و متعدد هستند که در این جا صرفاً به مهم‌ترین نظریات ارائه شده در این مورد اشاره می‌گردد.

۴-۱ رونالد دورکین و اجرای اخلاقی حقوق

رونالد دورکین^۱ قاضی و حقوق‌دان معاصر آمریکایی در مطالعات خود در این باره، بر این گزاره تأکید می‌کند که تنها وظیفه حقوق، اجرای «اخلاق» است و نه چیز دیگری جز آن؛ استدلال وی بیشتر ناظر به «شیوه حقوقی» بوده و بیشتر به شکل حقوقی اجرای قواعد اخلاقی می‌پردازد. اصول اخلاقی حقوق تا جایی اعتبار دارد که عملاً در رویه به کار گرفته شده و مورد تصدیق قرار گرفته باشد. بنابراین در نظریات دورکین می‌توان رگه‌هایی از مسائل حقوق طبیعی را یافت که با اخلاق مرتبط است. اما با این حال باید به این نکته نیز توجه نمود که این دغدغه که همواره همراه با معیارهای شکلی و رویه‌ای است، به موضوعات بنیادین و ماهوی دیگر نیز قابل تعمیم است. در واقع، در نظر دورکین مفاهیم اخلاقی نه تنها در تعیین کلیت، محتوا و چیستی حقوق نقش دارد بلکه در شکل و رویه و به عبارت حقوقی، در تصمیم‌گیری دادرس در دعاوی نیز نقش ایفا می‌نماید.

دورکین در هشتم ژانویه ۲۰۰۸ سخنرانی تودיעی خود را در دانشگاه لندن با این عنوان که «آیا می‌توان درباره حقوق و اخلاق اختلاف نظر داشت»^۲ ایراد نمود و در آن به این مسئله پرداخت. وی در آثار قبلی خود به ویژه در «جدی

1 Ronald Dworkin

2 Can we disagree about law and morals? Lecture, January 2008, University of London.

گرفتن حق‌ها»^۱ به انتقاد از پوزیتویسم حقوقی‌ای پرداخت که حقوق را مجموعه‌ای بی روح از یک سری قواعد می‌دانست و قضات مبتنی بر این تفکر را در فرض وجود قاعده پیش رو در پرونده فاقد ابتکار می‌پنداشت. (پیرعطایی، ۱۳۸۷: ۸۹) دورکین معتقد است حقوق به طور مستقل خود یک ارزش نیست. نظام حقوقی زمانی ارزش دارد که در خدمت حقوق و آزادی‌ها قرار بگیرد. وی وجود قواعد حقوقی حافظ حقوق و آزادی مردم، وجود دولت محدود و مشروط، دولت عرفی و اصل تفکیک قوا را به عنوان چهار معیار کلی و حداقلی در این زمینه معرفی می‌نماید. (هداوند، ۱۳۸۴: ۴۸)

در نظر دورکین حقوق نه مجموعه‌ای از قواعد موضوعه، بلکه ترکیبی از قواعد موضوعه و یک سری اصول حقوقی است که در اصل خود گزاره‌هایی اخلاقی بوده و توسط رویه‌های سابق یا به طرق دیگر رنگ و بوی حقوقی یافته است. دورکین در رساله خود با عنوان «اصل، سیاست و رویه» نیز به این مسئله می‌پردازد که آیا ما نسبت به برخورداری از بهترین نظام حقوقی و به لحاظ شیوه عمل دارای حقی هستیم. منظور وی از بهترین، بهترین از لحاظ اخلاق است. در پاسخ می‌گوید:

«آن‌گاه که ملاک‌های تساوی و عدالت صوری به هم برسند مسائل نهادی مطرح می‌شود. و بر این اساس ساختار یک نظام حقوقی ممکن است کاملاً بر اساس کارایی، منفعت و یا سیاست معین شود و نه بر مبنای ارزش‌های اخلاقی». (شیز، ۱۳۸۳)

و این بزرگ‌ترین انتقادی است که از سوی دورکین به ساختار نظام‌های حقوقی مطرح می‌گردد. در نظر وی نظام حقوقی که نتواند به اجرای اخلاقی

حقوق پردازد هیچ ارزشی ندارد. این انتقاد نمایان گر ضرورت تحول نظام حقوقی بر مبنای ارزش های اخلاقی است.

۴-۲ لان فولر و اخلاقیات درونی قانون

لان فولر^۱ با طرح کارکردهایی اساسی به عنوان بایدهای حقوقی، آن چه را که به واقع این کارکردها را تأمین نکند، شایسته اطلاق عنوان حقوق نمی داند. در نگاه فولر هر سیستم حقوقی الزاماً از بایدهایی تبعیت می نماید که بدون آنها اساساً ذکر عنوان حقوق بر آنها صحیح نیست. در نظر وی قانون لزوماً موضوع اخلاق عملی است. فولر در کتاب خود این بایدها را تحت عنوان «**اخلاقیات درونی قانون**»^۲ ذکر نموده و تلاش می کند پیوندی بین اخلاق و قانون ایجاد نماید. از نظر فولر قانونی که دارای شرایط هشت گانه: ۱. کلیت و عمومیت؛ ۲. عطف به ما سبق نشدن؛ ۳. متعارض نبودن؛ ۴. صراحت و شفافیت؛ ۵. ثبات نسبی و احتراز از تغییرات مداوم؛ ۶. امکان امتثال؛ ۷. انتشار رسمی؛ ۸. اجرای صادقانه توسط کارگزاران و مجریان، نباشد، اساساً شایستگی نام قانون را ندارد.

۴-۳ جان فینیس، احیاگر معاصر نظریه سنتی حقوق طبیعی

نظریه حقوق طبیعی جان فینیس^۳ به نوعی رجعت به اندیشه های کلاسیک حقوق طبیعی است. به همین دلیل وی را احیاگری سنتی حقوق طبیعی در جهان معاصر نامیده اند (قاری سید فاطمی، پیشین). از این رو وی در زمره نظریه پردازان حقوق طبیعی مدرن قرار نمی گیرد. در این جا به جهت اهمیت به اختصار، به آرای وی اشاره می شود. دغدغه اصلی فینیس به مانند اسلاف خود،

1 Lon Fuller

2 internal morality of law

3 John Finnis

رابطه حقوق و اخلاق و ماهیت حقوق است (Finnis, 1980:23). وی با توجه به «خیرهای ذاتی»، ترسیم طرحی عقلانی را برای زندگی مطرح کرد که آدمی را به این سمت رهنمون می‌شود که چگونه «باید» زندگی کرد. (جعفری‌تبار، ۱۳۸۳: ۵۱) وی معتقد است طبیعت‌گرایی مورد نظر آکویناس معیار مفهومی درستی را برای شرایط موجود حقوق فراهم نمی‌کند. طبق نظر وی نظریات سنتی حقوق طبیعی هر چند به ارایه یک معیار مفهومی از اعتبار حقوقی نمی‌پردازد، ولی به نیروی اخلاقی قانون توجه دارد: «اصول قانون طبیعی نیروی الزام‌آور قوانین اثباتی را به گونه‌ای مشروح و کامل توضیح می‌دهد، حتی اگر آن قوانین از چنین اصولی استنتاج نشود». (Finnis, 1980:23-24) در نظر وی قانون می‌تواند به عنوان ابزاری در دست قدرت حاکم برای توجیه کاربرد زور، و اقتدار به کار رود، چیزی که وی آن را «قانون ناعادلانه» (و شاید در نظر فولر «قانون ناقانون») می‌نامد. از این رو لزوماً هر قانونی نمی‌تواند اخلاقی را که در مفهوم حقوق نهفته است تحقق بخشد. بر این اساس ممکن است قانونی به لحاظ حقوقی الزام‌آور باشد اما یک قانون کامل به شمار نرود.

۴-۴ هارت، آشتی میان حقوق طبیعی و پوزیتیویسم

هارت را می‌توان در زمره آن دسته از فیلسوفانی قرار داد که میان حقوق طبیعی مدرن و پوزیتیویسم حقوقی آشتی ایجاد نمودند. وی حوزه‌های فلسفه مدرن حقوق را با استفاده از تکنیک‌های فلسفه تحلیلی مورد مطالعه قرار داد. به اعتقاد وی حقوق و اخلاق انسانی باید در برگیرنده هنجارهایی باشد که وی آنها را «حداقل محتوای حقوق طبیعی»^۱ نام می‌نهد. وی بر این گزاره منطقی

1 minimum content of Natural Law

معتقد است که حقوق اصولاً بدون در نظر داشتن کمترین مفاد حقوق طبیعی تحقق نمی‌یابد. (شینز، پیشین) زیرا نظام حقوقی، نظام دستوری تنظیم کننده رفتار بشر است و باید چنین ملاکی را دارا باشد. از این رو به نظر وی اصولاً نظام حقوقی نظامی است که در آن «رفتار آدمی» در قالب «**نظامی هنجاری**» قرار می‌گیرد و بدون وجود این حداقل حقوق طبیعی نمی‌توان رفتار آدمی را تعریفی حقوقی نمود. این قسم توصیف حقوق طبیعی یادآور سخن سن توماس داکن است که می‌گوید: «این که سارق باید مجازات شود به حقوق طبیعی تعلق دارد و این که چگونه و چطور باید او را مجازات نمود به حقوق موضوعه». (Sériaux, 1993:67) از نظر هارت «**حقوق به مثابه قواعد اجتماعی**»^۱ است (Wacks, 2006:26)، اما نه آن گونه که پوزیتیویست‌های قبل از وی آن را تحلیل می‌نمودند. به اعتقاد وی حقوق را نمی‌توان در فضایی محض و خنثی درک نمود. در واقع درک مفهوم و معنا و گستره حقوق به درک فضا و زمینه‌ای^۲ نیاز دارد که حقوق در آن شکل گرفته است. بر این اساس، حقوق را باید بر مبنای زمینه‌های مفهومی‌ای تحلیل نمود که حقوق و قواعد در آن شکل می‌گیرد. وی برای توصیف این نظریه از مفهوم «**زمینه مفهومی**»^۳ مدد جست. در این خصوص کتابی را با عنوان «**مفهوم حقوق**»^۴ در سال ۱۹۶۱ منتشر نمود و در آن این نظریه را بسط و توسعه داده و بسیاری از فلاسفه خلف خود را تحت تأثیر قرار داد. در واقع آن چه که فلسفه حقوقی هارت را از سایرین متمایز می‌نماید نوع نگاه و تحلیل هارت از پوزیتیویسم است. پوزیتیویسم

1 law as social rules

2 context

3 conceptual context

4 the concept of law

هارت کاملاً از تحلیل‌های آستین و بنتام متمایز است. در تحلیل پوزیتیویستی وی، برخلاف پوزیتیویست‌های سلف خود حقوق طبیعی جایگاه دارد؛ امری که در نظریه‌های سنتی از نظر منطقی ممتنع بود. هارت می‌گوید این حقوقی که در فضا و زمان شکل گرفته است به «قواعد اساسی»^۱ پایه‌ای نیاز دارد که وی آن را «حداقل محتوای حقوق» طبیعی نامید.

هارت فیلسوفی است که ضمن پای بندی به آموزه‌های پوزیتیویسم حقوقی، از آموزه‌های حقوق طبیعی نیز غفلت نمی‌کند. وی برای اثبات ضرورت حداقل محتوای حقوق طبیعی دلایل چندی اقامه می‌کند. که از جمله آنها می‌توان به محدودیت‌هایی اشاره کرد که واقعیت زندگی انسانی را احاطه نموده است. از نظر هارت این محدودیت‌ها شامل نیازهای نامحدود انسانی در برابر منابع محدود، نسبی بودن مفهوم برابری و محدودیت‌های مربوط به نوع دوستی است (Wacks, 2006:28).

توجه هارت به حقوق طبیعی به این معنا نیست که حقوق برآمده از اخلاق است، یا حداقل محتوای حقوق طبیعی می‌تواند به خودی خود تضمین‌کننده قواعد حقوقی باشد. در واقع هارت هم دغدغه حقوق طبیعی را داشته و هم در عین حال به واقعیت‌های ناشی از آموزه‌های پوزیتیویسم می‌اندیشیده است. این دغدغه هارت باعث شد حقوق طبیعی در دامان پوزیتیویسم پالایش شود. اما این قسم رویکرد اخلاقی به حقوق ارائه شده توسط هارت در عین حال که وی را از پوزیتیویسم دور می‌کند به معنای رجعت به قسمی از حقوق طبیعی است که پوزیتیویسم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. نظریه‌ای که از درون آن، هم «رویکرد

مدرن به حقوق طبیعی» تکمیل و هم «پوزیتیویسم حقوقی جدید» باز تولید می‌شود. هارت بر این باور است که پذیرش نظریه «محتوای حداقلی حقوق طبیعی» هم با دفاع از پوزیتیویسم سازگار است - هرچند که از این منظر حقوق و اخلاق از یک دیگر جدا هستند - و هم با دفاع از ضد پوزیتیویسم موافق است؛ و به احتمال قوی به چنین نظریه‌ای اختصاص پیدا می‌کند.

درستی ادعای هارت مبنی بر سازگار بودن این نظریه با پوزیتیویسم حقوقی در جای خود باید بررسی گردد. اما به صورت اجمالی می‌توان نظریه هارت را این گونه نقد نمود که وی آموزه پوزیتیویستی جدایی اخلاق از حقوق را به کناری زده و به نوعی بر پیوند عمیق مسائل مربوط به «داوری اخلاقی» می‌رسد. هارت در مورد گزاره «اجرای اخلاقی حقوق» که به آن اشاره شد این سؤال را مطرح می‌نماید که منظور از این اخلاقی که حقوق باید بازتاب آن باشد کدام است؛ آیا اخلاقی است که اکثریت شهروندان به آن باور دارند؟ آیا دموکراسی و خواست اکثریت است که باید اخلاق را تعیین کند (قانون همجنس‌بازی) یا اخلاق تعریف و معیار دیگری دارد؟ هارت در پاسخ، تمایز معروف خود را بین «اخلاق واقعی» و «اخلاق انتقادی» یک جامعه ارائه کرد.

اولی متشکل است از باورهای اخلاقی مستقل از فکر و اندیشه‌ای که جامعه در یک مقطع از زمان به معتقد می‌شود و دومی متشکل است از مجموعه باورهای اخلاقی که جامعه پس از بررسی «اخلاق واقعی» و چیزهای دیگر، مانند هماهنگی و صحت تصورات با واقعیات، به آن دست می‌یابد. مقصود لرد دیولین نیز از «نظریه اجر» تأکید بر این امر است که حقوق باید «اخلاق واقعی» (یعنی اخلاق برآمده از طبیعت ذاتی انسانی نه اراده و خواست جمعی) را اجرا نماید، که به نظر می‌رسد با واقع چندان سازگاری ندارد. هارت بر این باور است که حقوق

باید از معیارهای «اخلاق انتقادی»^۱ نیز تبعیت کند و این از نظر اخلاقی مطلوب است، اما به عنوان یک پوزیتیویست، پای‌بندی‌اش به اعتقاد پوزیتیویستی، جزئی از نظریه حقوقی او نبوده و نخواهد بود. این دیدگاه تقریباً نشان دهنده وفاداری وی به حکومت لیبرال است، که در آن استقلال فردی و آزادی بیان به اوج شکوفایی خود می‌رسد. (شینر، پیشین) به نظر می‌رسد دغدغه هارت در این خصوص، تبعیت منفی اخلاق از معیارهای «ذوقی» و طبعی انسانی است نه اخلاقی که ذاتی و مستقل از افکار جامعه است؛ اخلاقی که هارت آن را «اخلاق انتقادی» می‌نامد (شینر، همان)؛ اخلاقی که باید بتواند نقادانه و مستقل و فارغ از حسن و قبح شرعی و یا عقلی به قضایای مربوط به افعال آدمی بنگرد.

۴-۵ هایک و تئوری لیبرالی حقوق طبیعی

فریدریش آگوست فون هایک (۱۸۹۹-۱۹۹۲) را به عنوان مؤسس لیبرالیسم جدید، می‌توان ارائه کننده «برداشتی لیبرالی از حقوق طبیعی»^۲ معرفی کرد (Godefridi, 2004:32). در نظر وی حقوق طبیعی نه امری جاودان و برآمده از ذات و طبیعت انسانی است (حقوق طبیعی) و نه دستاوردی بشری است (پوزیتیویسم). وی به حقوق طبیعی به مانند سایر آثار و نظریاتش از منظر آزادی نگریست. در نظر وی آزادی مهم‌ترین دستاورد تمدن مدرن و در عین حال شرط لازم برای دوام و بقای آن است. تکامل، ترقی، نظم خودجوش و دولت محدود همه محصول آزادی است. از نظر او، آزادی صرفاً ارزش نیست بلکه «منبع» و «شرط» اخلاقی‌ترین ارزش‌هاست. منظور هایک از آزادی عمده‌تاً آزادی سیاسی و مدنی فردی و محدود کردن قدرت دولت توسط قانون است. در نظر هایک قوانین مناسب، «درک» می‌شوند نه این که توسط دولت‌ها یا

1 critical morality

2 théories libertariennes du droit naturel

اشخاص «اعلام» یا کشف شوند. با این حال به نظر می‌رسد هایک نظریه‌قانون طبیعی را نپذیرفته، اما او به وجود یک بدنه‌عینی از قوانین حقوقی و اخلاقی اجباری معتقد است. در نظر وی ارزش‌های اخلاقی که تمدن غربی را شکل داده است، گرچه مطلق، غیر قابل تغییر و جهان‌شمول نیست، اما با این حال، برای آنها که حکومت محدود، و مشروط را می‌خواهند، ضروری و اجتناب‌ناپذیر است.

از این رو طرح الگوی لیبرالی حقوق طبیعی بدین شکل حاصل دغدغه وی در خصوص گریز از مطلق‌گرایی و تأمین و تضمین حداکثری آزادی برای شهروندان است؛ دغدغه‌ای که حلقه ارتباط فلسفه بنیادین «حقوق عمومی» با «حقوق طبیعی» است.

۴-۶ مازو و تمایز قاعده حقوقی از قاعده اخلاقی

هنری مازو^۱ استاد برجسته حقوق مدنی فرانسه در دانشکده حقوق پاریس به نوعی میان آموزه‌های حقوق طبیعی و حقوق موضوعه آشتی ایجاد نمود و بدون نفی یکی به جای دیگری برای هر یک حوزه و رسالتی قائل گردید. وی در مطالعات عمیق خود در «فلسفه حقوق مدنی»^۲ میان قواعد اخلاقی و قواعد حقوقی تمایز قائل می‌شود. از نظر وی وجود قواعد حقوقی و قواعد اخلاقی در جوامع انسانی اجتناب‌ناپذیر است، اما «قواعد اخلاقی»^۳ به ما می‌گوید که چه فعلی یا چه چیزی صحیح، منطقی و عادلانه است، یا به عکس چه امری غیر عادلانه و ناصواب است. ولی «قواعد حقوقی»^۴ بیان‌گر آن است که چه

1 Henri Mazeaud

2 philosophie de droit civil

3 règle morale

4 règle de droit

قواعدی باید رعایت شود تا این عدالتی که بر مبنای قواعد اخلاقی شکل گرفته است تأمین شود. در واقع، در نظریه وی قواعد حقوقی تابع قواعدی اخلاقی است. (نظریه تبعیت قواعد حقوقی از قواعد اخلاقی) که بدون توجه به آنها قاعده حقوقی معنا و مفهوم واقعی خود را از دست می‌دهد. در اجرای قواعد حقوقی تعهد به اقدام بر مبنای قواعد اخلاقی وجود دارد که رعایت آن ضامن عدالت و امنیت است. (Mazeaud, 1955:31).

۵- نتیجه

پیام اصلی حقوق طبیعی این است که انسان‌ها حقوقی دارند که با طبیعت انسانی آنها منطبق می‌باشد. این حقوق فرازمانی، فرامکانی و مستقل از دولت‌ها و قانون‌گذاران یا شارع بوده و حتی آنان نیز مکلف به رعایت و احترام به قواعد برتر آن هستند. بر این اساس است که گفته می‌شود حسن و قبح افعال آدمی امری ذاتی، «هستی شناسانه»^۱ و فارغ از هر قسم قضاوت یا ارزش‌گذاری شرع یا دولت یا اراده بشری و حتی عقل است. شاید بتوان قواعدی را یافت که با این حقوق هم سو باشد، اما نمی‌تواند مبین این معنا باشد که تنها منبع حقوق طبیعی تشخیص یا دستور شارع یا دولت و یا اراده آدمی است (نظریه اخلاقی فرمان - محور). دولت‌ها «قانون طبیعی» را خلق نمی‌کنند بلکه «کاشف» و مبین حقوق طبیعی در بهترین و خوشبینانه‌ترین حالت هستند. حقوق طبیعی مدرن با ارائه تحلیل‌هایی که مرتبط با ماهیت حقوق و پیوند آن با مسائل اخلاقی و توجه به شکل و محتوای قواعد می‌باشد به دنبال تحول مفهوم سنتی حقوق طبیعی است. بر این اساس است که می‌توان مبنای حقوق بشر را در حقوق طبیعی

جست؛ حقوق طبیعی‌ای که مبنای حقوق موضوعه قرار گرفته، و با آن در می‌آمیزد و مکمل آن می‌گردد.

منابع

۱. فارسی

۱. پارساپور، محمد باقر، ۱۳۸۱، نظریه حقوق طبیعی پاسخی به نقدهای آن، مجله پژوهش‌های فلسفی و کلامی، دانشگاه قم، ش ۱۳ و ۱۴.
۲. پیرعطایی، علی، ۱۳۸۷، بررسی تحلیلی نظریه اداره قرارداد در تئوری حقوق قراردادها، طرح یک تئوری استدلال در حقوق قراردادها، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی،
۳. جعفری‌تبار، حسن، ۱۳۸۳، مبانی فلسفی تفسیر حقوقی، تهران، شرکت سهامی انتشار، چ ۱.
۴. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ۱۳۸۲، ترمینولوژی حقوق، تهران، انتشارات گنج دانش، چ ۱۳.
۵. شینر، راجر، ۱۳۸۳، حقوق و اخلاق، ترجمه عبدالحکیم سلیمی، ماهنامه معرفت، مؤسسه آموزش و پژوهشی امام خمینی، شماره ۸۲.
۶. قاری سید فاطمی، سید محمد، ۱۳۸۲، حقوق بشر در جهان معاصر، تهران، مرکز انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۷. قربان‌نیا، ناصر، ۱۳۸۳، قرائت‌های گوناگون از حقوق طبیعی، مجله فقه و حقوق.
۸. کاتوزیان، ناصر، ۱۳۷۳، فلسفه حقوق، تهران، شرکت سهامی انتشار، ج ۱.

۹. هداوند، مهدی، ۱۳۸۴، تقریرات در س حقوق اداری، دوره کارشناسی ارشد حقوق محیط زیست دانشگاه شهید بهشتی، تهران.

۲. لاتین

1. Drieu Godefridi, 2004, *Les théories libertariennes du droit naturel*, sur:
<http://www.fahayek.org/index.php?option=com>
2. *Droit naturel moderne*, sur:
<http://beniwaaaputain.ifrance.com/Fac16>
3. Javid, Mohamad, 2007, *Fundement philosophiques du droit naturel clasique*," *Revue Irannienne de Droit Constitutionnel*, No. 8.
4. Jean martial & guilhem, *Le désir comme articulation du droit naturel classique et du droit naturel modern*, sur:
<http://lusinagaz.free.fr/blog/index.php?2006/06/29/44-droit-naturel-classique-droit-naturel-moderne>
5. John Finnis, 1980, *Natural law and natural rights*, Oxford, Clarendon Press.
6. Mazeaud, H, 1954-1955, *La règle morale et la règle de droit*, *Cours de droit civil, licence 1^e année Les Cours de droit*, 1954-1955.
7. Sériaux, A, 1993, *Le droit naturel*, PUF, 1^{er} edition,
8. Wacks, Raymond, 2006, *Philosophy of law*, Oxford University press.